

کانت و الگوی معماری در فلسفه‌ورزی

مسعود امید*

چکیده

مراد از الگوی فیلسوفی به معنای عام، قالبی تمثیلی است که فیلسوف به لحاظ آن و در چارچوب و در محاکات با آن، فلسفه‌ورزی و فلسفه خود را شکل می‌دهد. به نظر این نوشتار با تأمل در تاریخ فلسفه می‌توان رد پای الگوهایی را برای فیلسوفی و فلسفه‌ورزی آشکار ساخت. به باور نگارنده، ایمانوئل کانت در هر سه نقد معروف خود از اصطلاح‌های مرتبط با معماری استفاده کرده است. این مفهوم لازم می‌آورد تا بتوانیم از نظر کانت فیلسوف را به مثابه معمار بدانیم. از نظر کانت فیلسوف به مثابه معمار نه مانند بنایی است که در پی ساخت بناهای تکراری است و حاصل آن تنظیم یک فلسفه رایج است و نه مانند هنرمندان عقل یا دانشمندان علوم رایج است که تنها فن کاربرد عقل را بلدند و کاربری عقل را بر عهده دارند، بلکه فیلسوف به عنوان یک معلم ایدئال، قانون‌گذار عقل است و انشا و تنظیم فلسفه را بر عهده دارد. به بیان دیگر، او تعریف و تنظیم‌کننده عقل است. این الگو از فیلسوفی در کنار دیگر الگوهای پیش و پس از کانت، مطرح شده و نقش خود را در دوره کانت و پس از او در تاریخ فلسفه ایفا کرده است.

کلیدواژه‌ها

تاریخ فلسفه، فلسفه و فیلسوف، الگوها، الگوی کانت، معماری.



یکی از مسائل مغفول مانده و بحث نشده درباره فیلسوفان، الگو و مدلی است که آنها بر حسب آن و در چارچوب آن فلسفه‌ورزی کرده‌اند. در همین آغاز توجه به چند نکته ضروری است: نخست اینکه مفهوم الگو به معنای عام خود اولاً و بالذات ناظر به نحوه فلسفه‌ورزی است و ثانیاً و بالعرض وصف فلسفه‌ها قلمداد می‌شود و در هر صورت، نسبتی وثیق با فیلسوف و فلسفه‌ورزی دارد (در عین حال که ممکن است از الگویی بحث شود که هم بر نحوه فلسفه‌ورزی و نوع فیلسوف و هم بر فلسفه مربوطه اطلاق شود). دوم اینکه مفهوم الگو (model) با برخی مفاهیم دیگر همچون رویکرد (approach)، روش به معنای خاص (method)، ایده (idea) و مقوله (category) متفاوت است. الگو مفهومی است که در عین ارتباط با مفاهیم اخیر، متضمن ویژگی‌هایی مانند طراحی و مهارت، شاکله‌سازی و هندسه‌بخشی و... در جریان فلسفه‌ورزی نیز هست.

الگوهای موجود در تاریخ فلسفه را می‌توان در ذیل یک طبقه‌بندی کلی در نظر گرفت. بر حسب جریان تاریخ فلسفه و فعالیت فیلسوفان در آن، نخست می‌توان به طور کلی الگوهای فلسفه‌ورزی را در سه دسته کلی «خنثی‌نگر»، «مثبت‌نگر» و «منفی‌نگر» دسته‌بندی کرد. الگوهای آینه‌ای (انعکاسی) و روایی (بازگویی) در دسته خنثی قرار می‌گیرند، اما الگوهای مثبت‌نگر، نخست در دو دسته مکانیکی و ارگانیکی قرار دارند که در آن مدل دایرة المعارفی مربوط به دسته نخست است، ولی مدل‌های ریاضی - درختی (دکارت)، ریاضی - هندسی (اسپینوزا)، پازلی (هیوم)، معماری (کانت)، معماری دیالکتیکی (هگل)، معماری ارگانیکی کل‌گرایانه (شوپنهاور)، معماری پدیدارشناختی (هایدگر در وجود و زمان) و معماری منطقی (ویتگنشتاین متقدم) را می‌توان در دسته دوم قرار داد. همچنین مدل درمانگر (ویتگنشتاین متأخر) و فلسفه‌های پست مدرن را می‌توان در ذیل الگوهای منفی‌نگر لحاظ کرد.^۱

۱. برای آگاهی و آشنایی از الگوهای یادشده منابع زیر مفید است: اسپیلبرگ، ۱۳۹۱؛ رشیدیان، ۱۳۹۳؛ ماونس، ۱۳۷۹؛ مگی، ۱۳۹۲؛ ویتگنشتاین، ۱۳۸۰؛ ویتگنشتاین، ۱۳۷۱؛ هایدگر، ۱۳۸۹؛ هایدگر، ۱۳۹۱؛ هگل، ۱۳۹۰؛ هیوم، ۱۳۹۵.



این مقاله بر آن است تا تنها به بررسی یکی از الگوهای خاص تاریخ فلسفه، یعنی معماری که مربوط به ایمانوئل کانت است، بپردازد. این نوشتار متکفل بحث درباره موضوعی است که در زبان فارسی کمتر بدان توجه شده است؛ یعنی مقاله در پی حل مسئله‌ای مغفول مانده، ولی اساسی در کانت پژوهی است. از این رو، عزم آن دارد تا روزنه‌ای به سوی چنین مبحثی بگشاید. گفتنی است خود کانت عنوان «معماری و معمارانه» را در باب فلسفه خود بدون تفصیل لازم و کافی و به اجمال به کار برده است. همچنین پژوهش‌هایی که از مسئله معماری نزد این فیلسوف بحث کرده‌اند اولاً، آن را نه از جهت الگو بودن و مدل بودن آن، بلکه به عنوان یک مفهوم و اصطلاح مورد توجه قرار داده‌اند و ثانیاً به طرح جوانب ظریف و مهمی که در این مبحث وجود دارد، نپرداخته‌اند و ثانیاً، در زبان فارسی پژوهش چشمگیری در این زمینه صورت نگرفته است.

۱. تاریخچه بحث از الگوی معماری

این الگو به فیلسوفان جدید و به ویژه کانت مربوط است. در آثار مؤسس فلسفه جدید، یعنی رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م.) نشانه‌های واضح و متمایزی (به عنوان ملاک‌های دکارتی) درباره این عنوان به چشم نمی‌خورد. دکارت در نخستین تأمل از تأملات خود از تأسیس و بنا کردن و از نو آغازیدن و... سخن می‌گوید (Cottingham, 1988: 76)، اما واژه معماری در آثار وی به چشم نمی‌خورد. چنان که حتی در فرهنگ‌های تخصصی مربوط به دکارت نیز هیچ نشانه‌ای دال بر این مبحث یا مدخلی با این عنوان ملاحظه نمی‌شود (Cottingham, 1993: dictionary entries A-Z). همچنین هیچ ردپایی از این مبحث را نمی‌توان در فهرست‌ها، عنوان‌ها و واژگان کلیدی شرح‌های مهم آثار وی به دست آورد (کاتینگهام، ۱۳۹۲: ۵-۶). با این وصف، می‌توان با توجه به تعبیرهای وی در همان تأمل اول از کتاب تأملات، به رویه و حال و هوای فلسفه‌ورزی دکارت و کاربست واژه عمارت کردن توجه داشت؛ البته عمارت کردنی که معنای خود را نه بر حسب تمثیل ساختمان، بلکه بر اساس تمثیل درخت به دست می‌آورد (دکارت، ۱۳۷۶: ۲۱۷). با این تفسیر می‌توان فلسفه دکارت را





نخستین جرقه‌های الگوی معماری دانست که در عمل در نحوه فیلسوفی نود کارتیان (کارترین‌ها) و در شیوه هندسه‌بخشی و شاکله‌سازی آنها در زمینه فلسفه‌ورزی مؤثر بوده است. بنابراین، دکارت از جهت تأکید بر نظم درونی و ترتیب و پیوستگی ارگانیکی در فلسفه‌ورزی (که در تمثیل درخت خود را نمایان می‌سازد)، در ارتباط با الگوی معماری به‌عنوان نخستین زمینه‌های طرح آن قرار می‌گیرد.

اما «معماری» عنوانی است که با صراحت و تأکید و به معنایی خاص و با محتوایی ویژه درباره‌ی نوع فیلسوفی و فلسفه‌ورزی از سوی ایمانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) مطرح شده است. واژه آلمانی معماری (architektur) که در این زبان درباره امور همچون محیط، ساختمان، فن و... به کار می‌رود، نزد کانت، وصف ساخت و نحوه شکل‌گیری فلسفه خود و نیز با نوعی توسع، وصف فلسفه‌ورزی خاص وی قرار گرفته است. کانت پردازش فلسفه خویش، یعنی فلسفه استعلایی و تدوین اثر خود با عنوان نقد عقل محض را معمارانه (architectonic) خوانده است و آن را ذیل مفهوم معماری (architectural) نهاده است (Kant, 1967: ch. 3). به همین دلیل، گفته‌اند که اصطلاح معماری و وصف فلسفه کانت و اصطلاح فیلسوفی خود کانت است و از ویژگی‌های فلسفه او نسبت به فلسفه‌ها و فیلسوفان دیگر به‌شمار می‌رود (مجتهدی، ۱۳۸۶: ۱۵۶). می‌توان گفت که اولاً، کانت کنش فلسفی فیلسوف را مدل‌دار و بر حسب یک مفهوم نظری، یعنی الگو فهم می‌کند و ثانیاً، نوع الگویی که وی از آن پیروی می‌کند، معماری است. بنابراین می‌توان از معماری کانتی به‌مثابه الگوی معماری (architect model) سخن گفت.

ایمانوئل کانت در هر سه نقد اصلی خود از اصطلاح‌هایی بهره برده است که در بطن همه آنها معنای معماری نهفته است. کانت در مورد ماهیت فلسفه، فلسفه‌ورزی و فیلسوفی، به مفهومی اشاره کرده است که بسیار قابل تأمل است؛ یعنی «معمارانه و معماری». این مفاهیم و تأکید بر آنها لازم می‌آورد تا بتوانیم از نظر کانت فیلسوف را به‌مثابه معمار بینگاریم. کانت به دلیل ایجاد یک فاصله نظری میان خود و تاریخ فلسفه و فلسفه موجود در زمان خود، توانسته است بر ماهیت کار گذشتگان، معاصران و حتی فلسفه‌ورزی خودش اشراف داشته باشد. به بیان دیگر، کانت به‌جد و با نگاه انتقادی از

خود پرسیده است که گذشتگان، در عالم فلسفه چه کرده‌اند، معاصران چه کردند و من چه می‌کنم؟ بر اساس چنین زمینه‌ای است که وی در بیان ماهیت فیلسوفی، به الگویی مهم و اساسی در امر فیلسوفی اشاره کرده که همان معماری است.

البته این واژه به معنای عام خود (و نه فقط در معنای کانتی‌اش)، از حوزه و شبکه معنایی ویژه‌ای برخوردار است؛ از قبیل پیش‌فرض، روش، رویکرد، ایده‌مداری، مهارت، غایت (خود هدف خاص و از پیش تعیین شده)، غایت (قابلیت و مقرونیت و معطوفیت به هدف)، کل‌نگری محض، کل‌نگری بر حسب ایده و غایت، تخیل خلاق، طرح و نقشه، ترتیب (رعایت تقدّم و تأخر)، تناسب، برقراری رابطه وثیق و دقیق و ارگانیکی میان اجزاء، طراحی، نظم آفرینی، هنرمندی، ظرافت، فعال‌بودن، زیبایی و... با این وصف، کاربرد واژه معماری درباره فیلسوفان به یک نحو نیست، بلکه عنوانی است که در هر مورد وجوه معنایی و شبکه معنایی خاصی دارد.

۲. الگوی معماری

به نظر می‌رسد کانت فیلسوفی است که آگاهانه و با رعایت نوعی فاصله‌گیری از تاریخ فلسفه و ماهیت فلسفه و شیوه فلسفه‌ورزی، به تأمل در آنها و الگوی ویژه مربوط به آنها پرداخته است. حاصل چنین نظاره آگاهانه در فراز و فرود تاریخ فلسفه و ماهیت خود فلسفه و نیز شیوه فلسفه‌ورزی و به بیان دقیق‌تر، بازخوانی و بازتعریف آنها، ارائه صریح و نیز تأکید درباره الگویی مشخص برای فلسفه و فلسفه‌ورزی بوده است.

کانت در آثارش به الگوی معماری برای فلسفه و به تبع آن معمار برای فیلسوف پرداخته است. افزون بر اشاره‌های وی در آثار مختلفش (کانت، ۱۳۸۵: ۱۹)، اصطلاح معماری عنوان فصل سوم از بخش آموزه استعلایی روش از کتاب نقد عقل محض را نیز به خود اختصاص داده است. نظر محققان بر آن است که مسئله معماری نزد کانت هنوز در هاله‌ای از ابهام و اجمال قرار دارد و خود کانت نیز کاملاً پرده از آن برنگرفته است. به بیان دیگر، در عین تأکید کانت بر اساسی‌بودن آن برای نظریه استعلایی‌اش، می‌توان بر وجود ابهام آن در فلسفه کانت تأکید داشت (Manchester, 2013: 1)، ولی با این وصف، در ادامه می‌کوشیم در حد امکان تصویر روشنی از این ایده کانتی ترسیم گردد.





الف) معماری در یک نگاه کلی

به باور کانت، در قالب یک تعریف کلی می‌توان معماری را عبارت از ایجاد یک دستگاه شناخت و وحدت‌بخش و ایجاد انتظام و انسجام در آن، بر اساس ایده و غایت دانست (Kant, 1967: A 834, B 862). «منظور من از معماری عقل محض، عبارت است از هنر [ساختن] نظام‌ها» (ibid.: A 833, B 861). در یک توصیف کلی می‌توان گفت که الگوی معماری کانت بر حسب منشأیت و تأثیر وجه غایت (سویه‌مندی) و با وصف ارگانیکی، در حد پیوستگی اجزای موجود زنده حیوانی است. نظام معمارانه مجموعه‌ای بر اساس معنایی غایی است که در قالب کلیتی ارگانیکی شکل یافته است، ولی معماری، شیوه‌ای طراحی مبتنی بر تصویری از یک کل مرکب از اجزای برخوردار از پیوستگی درونی است که متضمن هسته و ایده‌ای محوری است. یک نظام معمارانه مانند یک هرم یا مثلث (به‌مثابه کل) مشتمل بر خطوط بیرونی و درونی (به‌مثابه اجزا) است که در وسط آن نقطه‌ای کانونی (به‌مثابه ایده) قرار دارد که حلقه ارتباط کل و اجزا با هم است. مهم‌تر آنکه این مجموعه در کلیت خود، در سایه غایت قرار دارد و مقتضی معنایی نهایی (غایی) است و غایات ذاتی عقل را افاده و تأمین می‌کند (ibid.: A 848, B 876).

کانت فلسفه و فلسوفی را در ذیل معماری مطرح و آن را فهم کرده است؛ یعنی فلسفه را همان معماری ایده‌ای می‌داند که به نظامندی تمام شناخت‌های نظامند بر حسب غایت عقلی می‌انجامد و فیلسوف را نیز معمار به معنای قانون‌گذار عقل بشری در چارچوب ایده و نظام و غایت می‌شناسد. به نظر کانت، فلسفه به معنای معماری نظری است؛ تشکیل نظامی واحد از شناخت محض برای تنظیم شناخت‌های مقید، یعنی علوم (ibid.: B 863, A 835). وی همچنین می‌نویسد: فلسفه یعنی نظامی [ناشی] از شناخت عقلانی مفاهیم [موضوعات] (کانت، ۱۳۸۰: ۲۷).

کانت در یکی از تعبیرهایش معماری عقل و فلسفه را چنین بیان می‌کند: «وقتی تحقیق درباره منابع، محتویات و محدودیت‌های یک قوه خاص نفس [قوه عاقله] موضوع بحث ماست، در آن صورت به دلیل ماهیت شناخت بشری، باید فقط با اجزای آن قوه همراه با تبیینی دقیق و کامل از آنها، یعنی تا بدان حد که در حالت کنونی شناخت ما به مؤلفه‌های

آن، امکان‌پذیر است، آغاز کنیم. ولی مطلبی دیگر نیز باید مورد توجه قرار بگیرد که ماهیتی فلسفی‌تر و معمارانه‌تر دارد؛ یعنی باید درک صحیحی از کل داشته باشیم و بر مبنای این ایده دیدی نسبت به پیوندهای متقابل همه آن اجزا در پرتو استنتاج آنها از مفهوم کل و به صورتی که در یک قوه عقلی محض متحد شده‌اند، پیدا کنیم. این امر فقط از طریق ژرف‌ترین آشنایی با آن نظام، امکان‌پذیر است» (کانت، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۰).

ب) معماری در نگاهی جزئی

در ادامه به توصیف مجموعه ویژگی‌های جزئی مربوط به معماری کانتی می‌پردازیم: معماری نزد کانت یک عنوان استعاری نیست، بلکه مفهومی نظری است. به بیان دیگر، معنایی مجازی ندارد و از معنای حقیقی برخوردار است. نزد کانت مانه با عنوان استعاره معماری (architectural metaphor)، بلکه با اصطلاح معماری عقل محض (architectonic of pure reason) سروکار داریم (Manchester, 2013: 1).

کمپ اسمیت از اصطلاح معماری منطقی (logical architectonic) نیز سود می‌جوید (Kemp Smith, 2003: 100, 334) که برای تعیین معنا و مفاد معماری، مهم و مناسب است، زیرا معماری کاری حسی یا هنری یا خیالی و... نیست. به نظر کانت، فیلسوف به مثابه یک معمار، هنرمند عقل (as an artist of reason) نیست (که به معنای تابعیت عقل است و کار دانشمندان است)، بلکه به معنای قانون‌گذار عقل (as the lawgiver of human reason) است (که به معنای طراحی عقل و حرکت در ذیل آن است) (Kant, 1967: A 839, B 799).

کمپ اسمیت معمارگونگی متن (و فلسفه) کانت را متضمن وجود نظامی پنهان در نقد عقل محض می‌داند که کانت آن را آشکار می‌کند (Smith, 2003: xxx). وی مفهوم «معماری» کانت را کلید اسرار و مشکل‌گشای فلسفه کانت می‌نامد و درباره آن از استعاره «open sesame» سود می‌جوید،^۱ اما خود کمپ اسمیت در ذیل آموزه استعلایی

۱. این استعاره به رمز ورود گروه پیکارجویان - علی بابا و چهل دزد بغداد - به قلعه مخصوص خودشان مربوط است (ibid.: 333).



نظر



روش، تلاش ویژه‌ای برای گشودن ماهیت و جنبه‌های معماری کانتی به انجام نرسانده است.

خاستگاه معماری، قوه عاقله است. این عاقله است که جریان معماری را بر دوش می‌کشد. به بیان دقیق‌تر، عاقله نقطه تلاقی و وحدت سه وجه معماری، معمار و عمارت (نظام معمارانه) است. معماری عنوانی است که کانت ذیل آموزه استعلایی روش از آن بحث کرده است. وی در توصیف این آموزه می‌نویسد: «منظور از آموزه استعلایی روش عبارت است از تعیین شروط صوری یک نظام کامل عقل محض. برای این هدف، ما در اینجا به این مباحث می‌پردازیم: انضباط عقل محض، قانون کلی عقل محض، معماری عقل محض و سرانجام تاریخ عقل» (Kant, 1967: A 708, B 736).

آموزه استعلایی روش، وجه صوری دارد و مادی و محتوایی صرف نیست و از این رو، همانند منطق صوری یا منطق عام کاربردی است که به تمام علوم مربوط است: «از نظرگاه استعلایی کاری را انجام خواهیم داد که در فلسفه مدرسی تحت عنوان منطق عملی [یا عمومی] در خصوص فاهمه به طور عام، درباره آن تلاش می‌شود... منطق عمومی به هیچ نوع شناخت مخصوص فاهمه محدود نمی‌شود و نیز به ابژه‌های خاصی نیز محدود نمی‌گردد» (ibid.). معماری نیز در عین حال که به‌طور کلی از ویژگی صوری برخوردار است، در بطن خود به اعتباری هم مشتمل بر وجه محتوایی (مادی) و هم وجه شکلی یا هندسی (صوری) است و همین اشمال بر دو وجه است که تفاوت آن را از منطق صوری محض رقم می‌زند. خود نقد عقل محض دو بخش کلی دارد: (۱) آموزه استعلایی عناصر که عهده‌دار بحث در مصالح نقد است؛ (۲) آموزه استعلایی روش که متضمن نقشه و هندسه کلی نقد است. کانت می‌نویسد: «اگر من مجموع کلی هر نوع شناخت عقل محض و نظرورز را به‌عنوان عمارتی در نظر بگیرم که برای آن ما حداقل ایده را در خود داریم، آن‌گاه می‌توانم بگویم که ما در آموزه استعلایی عناصر، مصالح ساختمان را برآورد و تعیین کرده‌ایم...، اما اکنون [در مبحث آموزه استعلایی روش] بحث چندان درباره مواد اولیه نیست، بلکه کار ما بیشتر خود نقشه است» (Kant, 1967: A 707, B 735).

در فلسفه کانت باید معنای روش را نه به معنای خاص دکارتی آن، بلکه با عنوان معماری دانست؛ معماری به مثابه روش. چنان که گذشت کانت معماری را در ذیل مبحث روش به معنای عام قرار می‌دهد: «بنابراین [معماری] به ضرورت به آموزه روش [یا روش‌شناسی] تعلق دارد» (ibid.: A 833, B 861)، ولی باید توضیح داد که اولاً، رویکرد کانت به روش، استعلایی است؛ بدین معنا که روش، عارض بر شناخت نیست، بلکه شرط صوری شناخت و بنابراین امری پیشینی است. شناخت به نحو بنیادین، خود متضمن ساختی صوری است و دستگاه‌مندی را در خود به نحو پنهان داراست و به نحوی معمارگونه شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، در کانت روش و دانش در هم آمیخته‌اند و به وحدت رسیده‌اند. روش خود نحوه دانش است و نه آنکه بر دانش و شرط آن مقدم باشد (بر خلاف روش دکارت)؛ ثانیاً، معنای روش در کانت به معماری تغییر یافته است؛ یعنی ما با عنوان معماری به مثابه روش مواجه هستیم. بنابراین، روش فلسفه استعلایی، معماری است. ثالثاً، معماری بر خلاف روش، تنها معطوف به تنظیم و ارتقای آگاهی‌های اولیه یا متعارف و عادی نیست، بلکه به آگاهی‌های ثانویه یا علوم عینی و موجود (نظام‌های علمی موجود) همچون ریاضیات و فیزیک و منطق و... نیز مربوط می‌شود.

مفهوم «کل» نیز برای معماری واژه‌ای کلیدی است. کانت در توصیف معماری عقل عملی می‌نویسد: «باید درک صحیحی از مفهوم کل داشته باشیم و بر مبنای این ایده، دیدی نسبت به پیوندهای متقابل همه آن اجزا در پرتو استنتاج آنها از مفهوم کل و به صورتی که در یک قوه عقلی محض متحد شده‌اند، پیدا کنیم. این امر فقط از طریق ژرف‌ترین آشنایی با آن نظام [عام یا عقل محض یا نظام نظام‌ها] امکان‌پذیر است» (کانت، ۱۳۸۵: ۲۰).

پیوند ارگانیکی از دیگر ویژگی‌های معماری است. کانت درباره نقد عقل محض می‌نویسد: «به دلیل ساختار خود موضوع، یعنی طبیعت یک عقل نظرورز محض است که آن ساختاری در حقیقت مفصل‌بندی شده از اعضا دارد که در آن هر چیزی یک اندام [یا ارگانی از کل ساختار] است؛ یعنی در آن همه اندام‌ها برای یک اندام و هر





اندام منفرد نیز برای همه اندام‌های دیگر وجود دارند» (Kant, 1967: B XXXVIII). برخی در اشاره به جنبه ارگانیکی در معماری، از اصطلاح وحدت ارگانیکی (organized unity) سود جسته‌اند (Caygill, 1995: 84-85).

غایت‌مندی (غایت) (purposive) به معنای قابلیت وجود طرح و نقشه در یک کل و معطوف و مقرون‌بودنش به یک فعلیت و نیز لایشرط‌بودن از وجود مبدأ و غایت (purpose) خاص برای آن کل (کورنر، ۱۳۶۷: ۳۳۸)، کلیدی‌ترین و مهم‌ترین عنصر الگوی معماری کانت است. غایت و غایت‌مندی یک کل به معنای قابلیت تناسب‌ها و طرح‌های مشخص در آن است که مقتضی حکم به سویه‌مندی به جانب امکان عینی - و نه ضرورت عینی - تحقق فعلیتی در آن است. غایت یک کل به معنای هدف‌داری معین و ضروری و از پیش تعیین شده (به نحو انسانی یا ماورای طبیعی) آن نیست، بلکه معطوف‌بودن و جهت‌داری و سویه‌مندی به جانب فعلیتی است که ناشی از ظرفیت، تناسب و طراحی موجود در خود آن است، ولی در عین حال نسبت به هدف خاص در ورای خود لااقتضاست؛ یعنی می‌تواند هدفی داشته باشد یا نداشته باشد).

مفاهیم غایت و علت غایی و تبیین‌های مبتنی بر آنها، در معنای متافیزیکی صرف (از نوع کلاسیک)، در فلسفه کانت جایی ندارند، اما مفهوم بدیل و مکمل آن، یعنی غایت یا غایت‌مندی یک کل، به معنای ظرفیت، مقرون‌بودن و معطوف‌بودن یک کل به سوی یک فعلیت درونی، در فلسفه کانت محوریت دارند. مفهوم کانتی غایت، متافیزیکی نیستند، ولی اولاً، مفهومی پیشینی است که به قوه حاکمه تأملی مربوط است (کانت، ۱۳۸۶: ۷۴)؛ ثانیاً، اصلی استعلایی است (همان: ۷۴) و ثالثاً، از حال و هوا و بار متافیزیکی برخوردار است (کورنر، ۱۳۶۷: ۳۳۷). مفهوم غایت را می‌توان به عنوان یکی از مفاهیم پیشینی و نه به عنوان شهودات یا مقولات یا حتی مفاهیم تجربی در نظر گرفت. در فلسفه کانت، مفهوم پیشین غایت را می‌توان بدیل و درعین حال مکمل و نیز مشتمل بر مفهوم غایت (در متافیزیک کلاسیک) در نظر گرفت.

می‌توان گفت که غایت‌مندی عبارت از معطوف‌بودن و جهت‌داری ناشی از قابلیت طرح و نقشه در یک کل به سوی تحقق هویت ویژه و فعلیت مخصوص خویش است.

در تعریف یادشده از غایت، تأکید بر خود معطوف بودن و جهت‌داری مبتنی بر قابلیت طرح موجود در کل است تا فعلیت ویژه تعیین شده برای آن. پس تقویم غایت در یک کل به قابلیت و سویه‌مندی آن کل است تا هدف‌گذاری (پسینی) و هدف‌داری (پیشینی) معین درباره آن کل. با این وصف، غایت مبنای واقعی امکان فعلیت یک کل نیز محسوب می‌شود؛ یعنی یک کل، بدون غایت نمی‌تواند فعلیت موجود خود را داشته باشد (کانت، ۱۳۸۱: ۲۳، پاورقی). به بیان دیگر، شرط حصول یک کل طبیعی مانند یک درخت یا یک کل غیرطبیعی همچون علوم و فلسفه، غایت آن است؛ یعنی ظرفیت و معطوف بودن و سویه‌مندی ذاتی آن به سوی فعلیت و تحقق چیزی درونی به‌عنوان یک امر طبیعی مثل درخت یا امری غیرطبیعی مانند علم است؛ برای مثال، گوش عضوی قابلیت‌دار و سویه‌مند و دارای غایت برای شنیدن به‌عنوان یک هدف و غایت است و از همان طریق شنیدن است که به فعلیت ویژه خود می‌رسد (کورنر، ۱۳۶۷: ۳۳۶). یک کل ارگانیکی اعم از حیاتی یا فرهنگی (مانند فلسفه استعلایی، ریاضیات یا فیزیک)، قابلیت‌دار و سویه‌مند است و غایت دارد و از طریق تحقق هدف خاص خود که همان غایت اوست، به فعلیت خویشتن می‌رسد.

به باور کانت، کل‌های غایت‌مند فرهنگی و غیرطبیعی مانند علوم، به دلیل قابلیت‌های خود به غایت‌های خاصی هم معطوف هستند، ولی این غایت‌ها دارای اقسام فرعی و اصلی‌اند و از این میان، برای احراز وحدت نظامند عقل تنها یک غایت اصلی می‌تواند باشد و تمام دیگر غایت‌ها در خدمت همین غایت اصلی هستند. این غایت است که شبکه‌ای از مواد و مصالح فلسفی، تقسیم‌ها و طراحی‌ها و تنظیمات را پوشش می‌دهد و تحت تأثیر خود قرار می‌دهد (Kant, 1967: A 847, B 875). اما غایت اصلی و اعلی چیست؟ کانت می‌گوید: «غایت اصلی چیزی نیست جز کلّ وظیفه [و رسالت] آدمی، و فلسفه‌ای که به آن وظیفه می‌پردازد، اخلاق نامیده می‌شود» (ibid.: A 841, B 868). حتی ذیل همین غایت است که دو موضوع اصلی عقل، یعنی طبیعت و آزادی یا هست و باید و به تبع آنها دو فلسفه طبیعت و فلسفه اخلاق، در عین حال که در آغاز در دو نظام فلسفی منفرد مطرح می‌شوند، ولی در نهایت در ذیل یک نظام منفرد قرار می‌گیرند (ibid.). باید افزود





که در فلسفه کانت، در بطن اخلاق با غایتی با عنوان خیر اعلی به معنای جمع سعادت و فضیلت نیز مواجه هستیم (پاسترناک، ۱۳۹۴: ۴۸).

گفتنی است که کانت حتی مبدأ جهان یا خدا را نیز بر حسب مفهوم معمار فهم می‌کند. حتی شاید بتوان گفت که این معنا، صنع یا صانع افلاطونی (دمیورژ / دمیورگوس) را نیز دربرمی‌گیرد (کانت، ۱۳۸۶: ۳۴۵).

۳. نظام معمارانه

معماری کانتی به نظام و نظامندی معطوف است. کانت اساساً معتقد است که «عقل ما به نحو سوپژکتیو، خود یک نظام است» (Kant, 1967: A 738, B 766). اما نظام معمارانه چیست؟ کانت در یک جمع‌بندی از نظام معمارانه در فلسفه‌اش می‌نویسد: «منظور من از نظام، عبارت از وحدت شناخت‌های متکثر تحت یک ایده است. این ایده عبارت است از مفهوم عقلانی صورت یک کل، تا جایی که از طریق آن مفهوم عقلی، هم گستره کثرت‌ها و هم موقعیت اجزا ما بین یکدیگر، به نحو پیشینی تعیین شده است. بنابراین، مفهوم عقلانی علمی [ایده]، غایت و صورت کل را در خود جای می‌دهد؛ صورتی که با آن غایت منطبق است. وحدت غایت که همه اجزای کل به آن مربوطند، و نیز در ایده آن به یکدیگر مرتبط هستند، موجب می‌شود که فقدان هر جزء در جریان شناخت ما از اجزای باقی‌مانده، بتواند دریافت شود و هیچ افزایش تصادفی یا کمیت نامعینی از کمال که مرزهای پیشینی معین خود را نداشته باشد، اتفاق نیفتد. بنابراین کل [نظام]، مفصل‌بندی است نه تجمع؛ کل بی‌شک می‌تواند از درون رشد کند، و نه از برون؛ مثل جسم حیوانی (جاندار) که رشدش، عضو تازه‌ای را اضافه نمی‌کند، بلکه بدون تغییر دادن تناسب، هر یک از اعضا را برای هدف خویش قوی‌تر و کارآمدتر می‌کند. ایده برای متحقق کردن خود به یک شاکله [هندسه عقلانی و نه تجربی] نیازمند است؛ یعنی به کثرتی ذاتی و به نظم اجزای آن که به نحو پیشینی بر اساس اصل [بنیادین] غایت تعیین شده باشند» (Kant, 1967: A 833, B 861).

با این وصف، تفاوت مفهوم نظام در تفکر کانتی با تفکر مشایی، دکارتی و حتی

اسپینوزایی می‌تواند چنین در نظر گرفته شود که مفهوم نظام در نزد کانت دارای ویژگی‌های زیر است: (۱) متضمن ایده است نه تعاریف و اصول موضوعه صرف؛ (۲) متضمن غایت‌مندی است؛ (۳) عارض عقل نیست، بلکه ذاتی عقل و شناخت است؛ (۴) از وجه صوری به معنای شاکله‌ای برخوردار است و نه صوری به معنای منطقی؛ (۵) سمت و سوی اجزای نظام، مربوط و معطوف به غایت است و نه صرفاً به مبدأ یا مبادی؛ (۶) از جهت کیفی یا محتوایی و ماهیت مباحث، نمی‌توان اجزایی را به نحو تصادفی و دیمی بر آن افزود؛ چون به نحو پیشینی با امور مابعد خود پیوستگی دارند و با آنها مفصل‌بندی شده‌اند؛ (۷) از جهت کمی و تعداد موضوعات، چون از حدود و مرزهای ویژه‌ای تبعیت می‌کند، نمی‌توان هر مبحثی را بر آن افزود؛ (۸) اجزای لاحق آن پیش‌بینی‌پذیرند (مانند جدول مندلیف)؛ (۹) نظام یک امر انباشتی همچون توده‌ای سنگ نیست، بلکه به صورت شبکه‌ای است؛ یعنی چیزی شبیه انبوه تصادفی مانند یک توده سنگ نیست، بلکه مانند یک شبکه حساب‌شده همچون جدول کلمات متقاطع است؛ (۱۰) الگوی متبوع نظام، ساختمان (و حتی گیاه) نیست، بلکه موجود زنده حیوانی است؛ بنابراین، پیوستگی اجزای آن، مکانیکی نیست، بلکه ارگانیکی غایت‌مند است؛ (۱۱) شرط عقل و عقلانیت فلسفی است؛ در حالی که معنای نظام‌های پیش از کانت لزوماً متضمن همه یا برخی از عناصر فوق نیستند.

۴. مراحل نظام‌مندی معمارانه: معماری‌های درجه اول و دوم

نظام‌مندی در دو مرحله رخ می‌دهد: نخست، مرحله تبدیل شناخت‌های عادی به نظام‌های علمی؛ دوم، مرحله تبدیل نظام‌های علمی به نظامی جامع. به بیان دیگر، موضوع نظامندی در مرحله نخست، به شناخت‌های نامنظم و پراکنده مربوط است و در مرحله دوم به شناخت‌های منظم یا نظام‌های شناخت معطوف است. کانت در مورد مرحله نخست چنین می‌نویسد: «وحدت نظامند عبارت است از آن چیزی که شناخت عادی را در اصل به علم تبدیل می‌کند؛ یعنی از یک مجموعه محض [عادی و نامنظم] شناخت، یک نظام می‌سازد. بنابراین، معماری عبارت است از آموزه عنصر علمی در





شناخت ما به طور عام...» (Kant, 1967: A 833, B 861). وی در مورد مرحله دوم نیز چنین می‌نگارد: «تحت حاکمیت عقل، شناخت‌های ما به طور عام، به هیچ وجه نباید آشفته باشند، بلکه باید نظامی [کلی] را تشکیل دهند که فقط در آن نظام [واحد]، شناخت‌ها می‌توانند غایت‌ها ذاتی عقل را تقویت کنند و جلو ببرند» (ibid.: A 833, B 861). «چنین علمی باید از همه نظام‌های دیگر، با اطمینان و مطابق با اصول متمایز شود» (ibid.: A 834, B 862). «ما باید علوم را - چون همه آنها باز هم از دیدگاه یک اهتمام کلی معین تصور می‌شوند - نه مطابق با توصیفی که مبدع آنها از آن ارائه می‌دهد، بلکه مطابق با ایده‌ای توضیح دهیم و تعیین کنیم که بر اساس وحدت طبیعی اجزائی که جمع کرده‌ایم، مبنای آن را در خود عقل پیدا می‌کنیم، زیرا از این طریق معلوم خواهد شد که مبدع و شاید هنوز آخرین پیروان آن درباره ایده‌ای که برای خود روشن نکرده‌اند، دچار اشتباه می‌شوند و بنابراین، نمی‌توانند محتوای مخصوص، مفصل‌بندی (وحدت نظام‌مند) و مرزهای آن علم را تعیین کنند [برای نمونه، در مورد متافیزیک کلاسیک]» (ibid.: A 835, B 863).

به بیان دیگر، فعالیت معماری را می‌توان در دو سطح در نظر گرفت: سطح نخست به همه علوم مربوط است (براساس ابتدای هر نظام علمی بر ایده و شاکله یا هندسه و غایت‌مندی و غایت ویژه خود) و سطح دوم همان چیزی است که در نقد عقل محض کانت رخ داده است (به معنای نظام نظام‌ها و تعیین‌کننده ایده‌های مبنایی علوم و شاکله یا هندسه کلی و غایت‌الغایات آنها در عقل) (ibid.: A 834, B 862). کانت درباره معماری در سطح نخستین معماری می‌نویسد: «منظور من از معماری عقل محض، عبارت از هنر [ساختن] نظام هاست» (ibid.: A 833, B 861). اما سطح دوم از معماری عبارت از الگویی است کلی‌تر برای تحقیق در عقل انسانی، برای پی‌گیری جنبه‌های خاص و محدود اندیشگی آن که مشتمل بر همه آنهاست (Manchester, 2013: 1). در واقع فلسفه استعلایی کانت به معنایی همان معماری درجه دوم در زمینه کل علوم است: «فلسفه استعلایی عبارت است از ایده یک علم که نقد عقل محض باید کل نقشه آن را معمارانه طرح کند؛ یعنی باید آن را براساس اصول طراحی کند و هم‌زمان کمال و اطمینان همه قطعاتی را که این ساختمان را می‌سازند کاملاً تضمین کند» (Kant, 1967: B 27) بنابراین

می‌توان از معماری مرتبه نخست، یعنی نظام‌کردن شناخت‌های معمولی و تبدیل آنها به علوم و معماری مرتبه دوم به معنای نظام‌کردن مجموعه نظام‌ها سخن گفت. در مجموع، گویی از نظر کانت ما با دو مرتبه از فعالیت معرفتی مواجه هستیم: معماری‌های مرتبه اول و معماری‌های مرتبه دوم. انتظام‌بخشی‌های مرتبه اول به نظام‌های معرفتی مربوط است که در تاریخ علم و اندیشه فلسفی شکل گرفته‌اند؛ اینها همان علم‌ها و متافیزیک‌هایی هستند که به شناخت عادی و متعارف ما نظم بخشیده‌اند، اما معماری درجه دوم فعالیت فلسفی است که اولاً، «موضوع» آن همان نظام‌های شکل گرفته یا مجموعه‌شناخت‌هاست، ولی نه آنکه نخست خود واقعیت محض یا واقعیت‌های عریان باشد و دوم، نه شناخت‌های سازمان‌نیافته عادی باشد.

ثانیاً، «نوع فعالیت» آن، در مرتبه نخست، دادن نظم مضاعف (دادن نظمی به نظم‌های موجود) یا طراحی مضاعف (دادن طرحی برای طرح‌های موجود) در باب شناخت‌هاست و در مرتبه دوم، برقراری رابطه اندام‌وار (ارگانیک) و نه رابطه صرف منطقی و ریاضی درباره اجزای یک دستگاه شناخت برحسب غایت‌مندی آن و در راستای طرح و نظم نخستین و برحسب ایده و غایت خاص است. با این وصف، معماری درجه دوم نیز از صبغه فلسفی و نظری برخوردار می‌شود. البته گرایش به مرتبه دوم از معماری یا نظام‌مندی و کل‌گرایی درباره مجموعه علوم را می‌توان به شیوه دیگری نیز نزد نوکانتی‌های بعدی مانند ارنست کاسیرر ملاحظه کرد (فریدمن، ۱۳۹۴: ۱۱).

۵. تفاوت فلسفه‌ورزی معمارانه و غیرمعمارانه

تفاوت دو نحوه فلسفه‌ورزی (معمارانه و غیرمعمارانه) در حوزه نظام‌سازی در چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت نخستین و یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها درباره دو نوع فیلسوفی، به دخالت داشتن یا نداشتن ملموس و محسوس تخیل در بنای فلسفه مربوط است. باید توجه داشت که اولاً، دخالت تخیل در اجزای فلسفه یا تک‌تک مسائل با دخالت آن در تنظیم و تألیف یک دستگاه فلسفی متفاوت است. آنچه کانت در نظر دارد از نوع دومی است و آنچه برخی فیلسوفان (مانند ابن سینا) در باب همراه‌بودن تخیل و تعقل از آن





سخن گفته‌اند، از نوع اولی است. به بیان دیگر، دخالت تخیل در سطح مفردات (سطح اتمیک) با دخالت آن در سطح مرکبات (سطح ارگانیک و در سطح نظام‌سازی و دستگاه آفرینی) متفاوت است. ثانیاً، مراد از تخیل در معماری به معنای فعال آن است و نه به معنای منفعل که در نسبت به صور حسی مطرح می‌شود؛ ثالثاً، تخیل در ارتباط با عاقله است و نه حاسه؛ یعنی تخیلی است که عاقله آن را بر حسب غایت‌مندی خویش راه می‌برد.

دومین تفاوت، به تأثیر هنرمندی فیلسوف در دستگاه فلسفی او مربوط است. فیلسوف در نظر گذشتگان از مقوله هنرمندی، هنرآفرینی و طراحی و نقشه‌سازی نبود.

علم معمارانه

نزد کانت نه تنها فلسفه، بلکه علوم نیز باید از هویت معمارانه برخوردار باشند، و گرنه به عنوان یک علم شناخته نمی‌شوند. اساساً ماهیت علم نزد کانت نظام‌مندانه است. علم و نظام، هم هویت‌اند. برای کانت علم بدون نظام و نظام‌مندی معنا ندارد. از این‌رو، دو واژه علم معمارانه و نظام معمارانه از توصیف واحد و مشابهی برخوردارند (Kant, 1967: A 834, B 862).

با این وصف، علم نزد کانت مجموعه پراکنده و تصادفی از قضایا یا جمع جبری قضایا نیست، بلکه علم در پرتو نظام‌مندی معمارانه از هویتی مستقل نیز برخوردار است. علم اولاً و بالذات نظامی خاص و معین از قضایاست و ثانیاً و بالعرض خود قضایا. با انباشت صرف قضایا هیچ‌گاه علم درست نمی‌شود، همان‌گونه که با انباشت مصالح ساختمانی یک ساختمان درست نمی‌شود و با انباشت سلول‌ها یک گیاه یا یک حیوان تشکیل نمی‌گردد. کورنر در این زمینه می‌نویسد: «تعمیمات استقرایی را نمی‌توان به شکل تلی روی هم انباشت و نتیجه را علم نام گذاشت. دستگاه یا نظام قضایا، صرف نظر از اینکه چه معنایی از آن اراده کنیم، یقیناً بیش از حاصل جمع ساده [جمع جبری] قضایاست» (کورنر، ۱۳۶۷: ۳۳۳).

نتیجه گیری

به نظر می‌رسد کانت با طراحی یک انقلاب کپرنیکی در عالم فلسفه و با تأکید بر معمارانه بودن آن، بر نوعی الگوی خاص در فلسفه‌ورزی تأکید کرد که عبارت از معماری بود. معماری به‌عنوان وصف فیلسوفی و معمارانه به‌عنوان وصف فلسفه، هر دو در ماهیت انشایی و تنظیمی عقل ریشه دارند. معماری چینش اجزای یک کل ارگانیک غایت‌مند و غایت‌دار است. نیز اگر معماری را با وصف استعلایی بنامیم - که بر کاربرد اصطلاح ویژه خود کانت، یعنی آموزه استعلایی روش مبتنی است - می‌توان معماری استعلایی را انکشاف و چینش پیشین و استعلایی یک کل نظام‌مند دانست. با این وصف، می‌توان در تاریخ فلسفه پس از کانت، به نحو جدی و روشن از طرح مسئله‌ای با عنوان الگوی فیلسوف و فلسفه‌ورزی سخن گفت. در واقع می‌توان گفت که با ظهور فلسفه کانت، جریان تاریخ فلسفه وارد عصر معماری شده است. چه بسا با نوعی توسع در مفهوم معماری، می‌توان الگوی فیلسوفی پس از دکارت تا سده بیستم را ذیل الگوی معماری فهم کرد. این اصطلاحی بود که با دکارت زاده شد، با کانت رشد کرد و سپس انواع، اشکال و درجات (و حتی شاید معانی) متعددی به خود گرفت و فیلسوفان آن را به کار گرفتند.

۱۷۳



نظر

کتابنامه

۱. آیل، ماکس (۱۳۷۵)، شرحی بر تمهیدات، ج ۱، ترجمه محمدرضا حسینی بهشتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲. پاسترناک، لاورنس (۱۳۹۴)، فلسفه دین کانت، ترجمه مریم هاشمیان، تهران: ققنوس.
۳. دکارت، رنه (۱۳۷۶)، قواعد، اصول و انفعالات (فلسفه دکارت)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: الهدی.
۴. فریدمن، مایکل (۱۳۹۴)، کانت و فلسفه علم، ترجمه سعید جعفری، تهران: نیلوفر.
۵. کاتینگم، جان (۱۳۹۲)، دکارت، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران: نشر نی.
۶. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، سنجش خرد ناب، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۷. _____ (۱۳۸۰)، مابعد الطبیعه اخلاق (فلسفه فضیلت)، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار، چاپ اول.
۸. _____ (۱۳۸۱)، دین در محدوده عقل تنها، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران: نقش و نگار.
۹. _____ (۱۳۸۵)، نقد عقل عملی، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: نورالثقلین.
۱۰. _____ (۱۳۸۶)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی، چاپ چهارم.
۱۱. کورنر، اشتفان (۱۳۶۷)، فلسفه کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
۱۲. مجتهدی، کریم (۱۳۸۶)، افکارکانت، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۱۳. اسپیلبرگ، هربرت (۱۳۹۱)، جنبش پدیدارشناسی، ج ۱، مسعود علیا، تهران: مینوی خرد.
۱۴. رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳)، فرهنگ پسامدرن، تهران: نشر نی.
۱۵. ماونس، هاوارد (۱۳۷۹)، درآمدی بر رساله ویتگنشتاین، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: طرح نو.
۱۶. مگی، برایان (۱۳۹۲)، فلسفه شوپنهاور، ترجمه رضا ولی‌یاری، تهران: نشر مرکز.
۱۷. ویتگنشتاین، لودویک (۱۳۷۱)، رساله منطقی - فلسفی، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر.
۱۸. _____ (۱۳۸۰)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.



۱۹. هایدگر، مارتین (۱۳۸۹)، هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
۲۰. _____ (۱۳۹۱)، وجود و زمان، ترجمه محمود نوالی، تبریز: مؤسسه سه علامه (دانشگاه تبریز).
۲۱. هگل، گ.و.ف (۱۳۹۰)، پدیدارشناسی جان، ترجمه باقر پرهام، تهران: کندوکاو.
۲۲. هیوم، دیوید (۱۳۹۵)، رساله درباره طبیعت آدمی، ترجمه جلال پیکانی، تهران: ققنوس.
23. Kant Immanuel (1967), *Critique of Pure Reason*, Translated by Norman Kemp smith, Macmillan.
24. Kemp Smith, Norman (2003), *Acomentary to Kant' s Critique of Pure Reason*, Macmillan.
25. Caygill, Havard (1995), *A Kant Dictionary*, Oxford: Blackwell Publishers.
26. Cottingham, John (1993), *A Descartes Dictionary*, Oxford: Blackwell.
27. _____ (1988), *Descartes: Selected Philosophical Writing*, Cambridge: Cambridge University press.
28. Manchester, Paul (2013), *Kant's Conception of Architectonic in its Philosophical Context*, New York: Setauket.

